

تأملی در «نقدی بر قرآن و پلورالیزم»

محمد حسن قدردان قراملکی

مقدمه

مقوله پلورالیزم دینی از مباحث کهنی است که در یکصد ساله اخیر در غرب و چند ساله گذشته در ایران احیا و تبلیغ می شود. نویسندگان در مقاله ای با عنوان «قرآن و پلورالیزم»^۱ به نقد مقاله ای از آقای بهاءالدین خرمشاهی با عنوان «هم سخنی بین اسلام و اهل کتاب»^۲ پرداخت. نقد این جانب توسط آقای خرمشاهی طی مقاله ای دیگر با عنوان «قرآن و الهیات جهانی»^۳ پاسخ داده شد. از آنجا که پاسخهای ایشان قانع کننده نبود، و از سوی دیگر با مرور زمان بعضی روشنفکران مسلمان در صدد اثبات و نسبت پلورالیزم دینی با قرآن بودند، نویسندگان بر آن شد تا مجموعه تحقیقات خود را در رابطه با پلورالیزم و قرآن در یک مجموعه به صورت کتاب «قرآن و پلورالیزم» عرضه کنند.^۴

کتاب یادشده از سوی یکی از نویسندگان مجله وزین پژوهش های علوم قرآنی به نام آقای محمد بهرامی در دو شماره ۳۲ و ۳۳ (زمستان ۸۱ و بهار ۸۲) مورد تحلیل و نقد قرار گرفت. نفس توجه مجله و ناقد محترم به کتاب جای تقدیر دارد. اما متأسفانه بیشتر اشکالات ناقد، از توجه به احتمالات بعید و شاذ در تفسیر آیات و تفسیر خلاف ظواهر آیات، نشأت گرفته است. از این رو نویسنده ابتدا در صدد پاسخگویی به نقد برنیامد، اما با تأکید بعضی دوستان اندیشور، به نقد مقاله نخست پرداخت. بخش دوم نقد ناقد محترم عهده دار دفاع از ادله قرآنی پلورالیزم است، از آنجا که در این نقد، مبانی قرآنی انحصار صراط مستقیم به اسلام محمدی اثبات و نقدهای ناقد، ناموجه نشان داده می شود، سستی مستندات قرآنی پلورالیزم خود به خود روشن می شود، از این رو نویسنده به نقد قسمتهای اولیه نقد دوم پرداخته است، علاوه بر این ابهامات و کاستی های عبارتی در این قسمت - که در ختام این مقاله خواهد آمد - داعی دیگری بر حواله نقد کامل قسمت دوم مقاله به خوانندگان فاضل شد.

بررسی نقد دلیل اول (آیه میثاق)

در این دلیل، نویسندگان با توجه به ظاهر، بلکه نص آیه شریفه میثاق، مبنی بر پیمان گرفتن خداوند از پیامبران پیشین بر تبعیت آنان از اسلام، برای انحصار صراط مستقیم به آیین مقدس اسلام استدلال می کند: «و إذ أخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمہ ثمّ جاءکم رسول مصدقّ لما معکم لتؤمننّ به»

اشکال ناقد محترم در دو قسمت آیه یعنی گرفتن میثاق از پیامبران پیشین «میثاق النبیین» و «رسول مصدق» خلاصه می شود.

در میثاق النبیین سه احتمال زیر را مطرح می کند:

۱. پیمان گرفتن خداوند از انبیا ۲. پیمان گرفتن خداوند از امت های پیامبران پیشین. ۳. پیمان گرفتن پیامبران الهی از امت های خویش.

ناقد محترم در مراد از «رسول مصدق» نیز دو احتمال ذیل مطرح می کند: ۱. پیامبران پیشین تصدیق کننده پیامبر پسین ۲. پیامبر اسلام.

اشکال اول ناقد

ناقد چنین انگاشته است که استدلال نویسنده تنها بر تفسیر میثاق النبیین به پیمان خدا از پیامبران (احتمال اول) و تفسیر «رسول مصدق» به حضرت محمد(ص) مبتنی است. در حالی که اولاً این معنی نه ظاهر، بلکه نص آیه شریفه است. «أخذ الله میثاق النبیین» از میثاق خود پیامبران سخن می گوید، نه میثاق امت های آنان، ثانیاً اگر به صورت احتمال، مقصود از آن پیمان امت های پیشین باشد، باز هم اثبات کننده مدعای نویسنده (انحصارگرایانه) است؛ زیرا اگر ادیان پیشین در عرض هم حق باشند، چه لزومی داشت خداوند از امت های پیشین میثاق اخذ کند که با ظهور پیامبر اسلام به ایمان و یاری وی بشتابند.

در مورد تفسیر «رسول مصدق» نیز باید گفت این عبارت نیز ظاهر در ظهور پیامبر اسلام است، و اگر از این ظهور صرف نظر شود و آن را به ظهور هر پیامبری معنی کنیم باز با استدلال نویسنده منافات ندارد، زیرا از اینکه خداوند از امت های پیامبران پیشین خواسته است با همکاری با پیامبر جدید به وی روی آورند، معلوم می شود پیام و شریعت آن در حق آن امت ها حجت و ملاک عمل و اعتبار است و اگر بین پیام پیامبر پیشین با پیام پیامبر وقت تفاوتی وجود داشته باشد، آیه می فرماید از پیام جدید پیروی کنید؛ و این یعنی نسخ شریعت پیشین و انحصار صراط حق به شریعت پیامبر خاص.

اشکال دوم ناقد

«ثانیاً با پذیرش احتمال نخست، این پرسش رخ می نماید که چگونه پیامبرانی که پیش از پیامبر مصدق از دنیا رفته اند، باید به او ایمان آورند و وی را یاری دهند؟! و چگونه خداوند فرموده است: «ثم جاءكم رسول» با اینکه رسول به سوی انبیا نمی رود، بلکه به سوی امت ها می رود؟! و چگونه خداوند می فرماید: «فمن تولی بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون» این فسق با مقام پیامبران سازگار نیست؟»^۵ در نقد آن نکات ذیل قابل تأمل است:

۱. نگاه ابتدایی به آیه روشن می کند که مقصود از لزوم تبعیت از پیامبر مصدق، در فرض وجود و حیات پیامبران یا امت های پیشین است؛ به دیگر سخن، آیه شریفه در مقام یادآوری میثاق پیامبران پیشین به اطاعت از پیامبر اسلام برای پیروان ادیان مختلف است، تا آنان از آمادگی لازم برای ایمان به پیامبر جدید برخوردار باشند. به تعبیر سوم، خطاب آیه هر چند به پیامبران است، اما از باب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» روی خطاب در اصل، با امت هاست تا با روحیه تعصب آمیز خود و اظهار اینکه چگونه دین و شریعت آبا و اجداد و باستانی خود را رها کنیم و به پیامبر جدید بگرویم، از هدایت حق محروم نگردند. از این نکته نیز روشن می شود که اگر امت های پیشین نیز مقصود از خطاب نباشند، خللی به مدعای نویسنده وارد نمی کند.

۲. از آنجا که خطاب آیه به پیامبران و یا امت های آنان با فرض زنده بودن آنان در هنگام ظهور پیامبر مصدق است، در این فرض، پیامبر مصدق که پیامبر متأخر و خاتم و کامل است - به سوی همه انسانها و شرایع پیشین، اعم از پیامبران و امت ها، برانگیخته شده است. از این رو تعبیر «جاءکم رسول» صحیح نمی باشد.

۳. اما تعجب و استبعاد ناقد محترم از متوجه بودن تهدید ذیل آیه به پیامبرانی که به پیامبر مصدق ایمان نیاورند، وجهی ندارد، چرا که اولاً این تهدید (حکم به فسق) فقط تهدید است و تنها در فرض تخلف پیامبران پیشین از میثاق الهی محقق می شود، و از آنجا که پیامبران در مکتب اسلام، و به شکل مطلق در مکتب تشیع دارای مقام عصمت هستند، این فرض اصلاً تحقق نخواهد یافت. ثانیاً تهدید پیامبران مختص به آیه فوق نیست که ناقد محترم را به تفسیر آیه به نفع پلورالیزم وا داشته است، نیم نگاهی به قرآن، تهدیدات گوناگونی مانند تهدید پیامبر اسلام و دیگر پیامبران مبنی بر حبط اعمال و فرو رفتن در خسران شرک را آشکار می سازد:

«و لقد أوحى إليك و إلى الذين من قبلك لئن أشرکت لیحبطنّ عملک و لتکوننّ من الخاسرین»
زمر/۶۵

اشکال سوم ناقد

«پیامبر اسلام مصدق چه چیزی خواهد بود؟ آیا اصول و فروع ادیان پیشین در قلمرو تصدیق پیامبر قرار می گیرد؟ یا تنها اصول تصدیق می شود و فروع ادیان گذشته تصدیق نمی شود؟ اگر پیامبر اسلام مصدق اصول و فروع است، پس چرا انبیای الهی و یا امت های ایشان بایستی به پیامبر ایمان آورند و از ایشان پیروی کنند، و به چه علت با این فرض، ادیان پیشین، ناحق می شوند و دین اسلام، حق؟

اگر پیامبر اسلام تنها اصول را تصدیق می کند و فروع از قلمرو تصدیق آن حضرت بیرون است، آیا تمام فروع از قلمرو خارج است، به گونه ای که هیچ فرعی مورد تصدیق پیامبر نیست؛ یا برخی از فروع از قلمرو تصدیق خارجند و برخی داخل؟!

گزاره های دینی و مقایسه آن با شرایع پیشین نشان می دهد برخی از فروع مورد تصدیق پیامبر است و به اصطلاح نسخ نشده است و برخی دیگر تصدیق نشده است. بنابراین با این فرض آیا می توان ادعا کرد حقانیت و عدم حقانیت ادیان، دائر مدار تعدادی از فروع است؟»^۶

ناقد محترم در این اشکال خود به ماهیت نبوت و چگونگی سیر تکاملی آن توجه نکرده است. ایشان چنین توهم کرده است که چون پیامبر بعدی و پیامبر اسلام(ص) در اصول (که منظور ناقد شاید همان اعتقادات باشد) سخن جدیدی نیاورده اند و اختلاف ایشان تنها در فروع (احکام فقهی) آن هم در بعض آنهاست، پس جایی برای انحصار حقانیت به یک آیین خاص (اسلام) نیست، در حالی که فروض مسأله به اینها منحصر نشده است، فرض دیگری نیز هست که ناقد از آن غفلت کرده است و آن سیر تکاملی ادیان و شرایع است، در جای خود ثابت شده است که بشر نخستین، آمادگی دریافت «شریعت» را نداشت و به همین دلیل وضع شریعت متأخر از دین است، و در مرحله وضع شریعت، نخست شریعت ابتدایی وضع شد و با بلوغ و تکامل مخاطبان، شریعتهای آسمانی نیز متکامل تر می شد، تا دین و شریعت کامل در قالب اسلام عرضه شد و فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم»(مائده/۳)

پس هر چند اصول ادیان پیشین نسخ شده است، اما پیامبر بعدی بویژه پیامبر اسلام، اصول جامع و تکاملی آورده است، و این خود بهترین دلیل بر ضرورت توجه ادیان پیشین به اسلام است.

نکته دیگر، تحریف شرایع و کتابهای آسمانی پیشین است که ناقد محترم باز از آن غفلت کرده است، اگر به فرض محال، تساوی همه ادیان آسمانی در اصول و فروع را بپذیریم، باز به دلیل تحریف کتابهای آسمانی مسیحیت و یهودیت، ظهور پیامبر دیگر و ضرورت ایمان پیروان ادیان دیگر به این آیین بکر و اصیل آسمانی احساس می‌شد.

از مطالب پیشین، ضعف اشکال چهارم ناقد روشن می‌شود، این که واژگان آیه عام است، وجه استدلال آن روشن نیست، اما ضرورت حمل آیه بر امت‌های پیامبران پیشین - که ظاهراً سخن آخر ناقد است - در نقد اشکال اول گذشت که با مدعای نویسنده منافاتی ندارد.

بررسی نقد دلیل دوم (آیه مهیمن)

آیه ذیل، قرآن را مهیمن بر کتابهای پیشین آسمانی وصف کرده است.
«و أنزلنا إليك الكتاب بالحقّ مصدّقاً لما بین یدیه من الکتاب و مهیماً علیه»
مائده/۴۸

نویسنده با نقل معانی مختلف مهیمن (شاهد، حافظ، مراقب، امین، مسلط و حاکم) نوشته است که با توجه به صدر و ذیل آیه و همچنین روایات، از مهیمن، معنای آخر مراد است. ناقد محترم با توسل به تفاسیر و احتمالات دور و بعید می‌کوشد دلالت آیه شریفه بر هیمنه و سلطه قرآن بر کتابهای پیشین را منکر شود.

دو دلیل اول وی صرف دو احتمال و یا دو تفسیر شاذ و غیرقابل اعتنا نزد مفسران است که مهیمن را وصف پیامبر و یا به صورت اسم مفعول وصف قرآن ذکر می‌کنند. ۷ این دو احتمال به دلیل شاذ بودن نمی‌تواند معنای ظاهری آیه را مخدوش کند.

دلیل سوم ناقد محترم، تمسک به معنای «مهیمن» است که بنابر باور ناقد عبارتند از: رقیب و شاهد، امین و مؤتمن، حفیظ. در توضیح استدلال خود می‌نویسد:

«آنچه نویسنده محترم به عنوان معنای مهیمن ذکر می‌کند در هیچ یک از تفاسیر و متون لغت نیامده است و نمی‌تواند با مبانی و اصول تفسیر و فهم قرآن سازگار افتد».

در نقد آن باید گفت اولاً معنای رقیب و مراقبت، یعنی: اینکه قرآن مراقب کارهای پیشین است و کاستی‌ها و تحریف‌های آنها را نشان می‌دهد، خود هیمنه قرآن را ثابت می‌کند. پس معنای سلطه و حاکمیت، لازمه مراقبت است. اما اینکه معنای یادشده در هیچ کتاب لغت و تفسیری ذکر نشده است، حاکی از عدم فحص ناقد محترم است، اینجا ما تنها به دو منبع کهن و معاصر بسنده می‌کنیم.

فخررازی در توضیح مهیمن می‌نویسد:

«انما کان القرآن مهیماً علی الکتب، لانه الکتاب الذی لایصیر منسوخاً البتة و لایتطرق الیه

التبديل و التحریف».

رازی در این عبارت لازمه مهیمن بودن را ناسخیت و عدم تبدیل و تحریف می‌داند و آن را وصف قرآن ذکر می‌کند که این اصل بر کتب پیشین حاکم بود.

نمونه دوم از تفسیر گران سنگ معاصر «المیزان» است که تفسیر کلیدی هر مفسر بویژه شیعه محسوب می‌شود. علامه به صورت شفاف در تفسیر مهیمن می‌نویسد:

«هیمنه الشیء علی الشیء: کون الشیء ذا سلطه علی الشیء فی حفظه و مراقبته و انواع التصرف
فیه» ۱۰.

علامه در ادامه به این نکته ظریف اشاره می کند که اگر وصف «مهیمن» در ذیل آیه نمی آمد
چنین توهم می شد که قرآن تنها مصدق ادیان و کتابهای پیشین است، اما قید مهیمن بر این توهم
خط بطلان کشیده است.

«لکن توصیفه بالهیمنه یبین... لئله أن یتصرف منها فیما یشاء بالنسخ و التکمیل» ۱۱.
ناقد محترم در آخر به صورت فرض مدعی است در صورت پذیرفتن معنای سلطه و حکومت برای
مهیمن «ناحق بودن سایر ادیان را نتیجه نمی دهد، چه اینکه مفهوم سلطه داشتن و حکومت داشتن،
اعتبار داشتن محکوم است، نه از درجه اعتبار و حقانیت افتادن ادیان دیگر به طور کلی» ۱۲.
در نقد آن باید گفت اولاً مدعی نویسنده نه «ناحق بودن سایر ادیان» بلکه انقضا و به سرآمدن
حقانیت هاست که بین آن دو فرق است. اما اینکه محکوم همچنان اعتبار دارد، مراد ناقد مشخص
نیست، اگر اعتبار فی الجمله مقصود باشد، این را انحصارگرا نیز می پذیرد، چرا که اصول ادیان پیشین
- البته اگر تحریف نشده باشد - و بعض احکام فرعی آن به اعتبار خود باقی است. اما اگر مراد، بقای
اعتبار اصول و همه شرایع کتابهای پیشین باشد، این با فرضیه پذیرفتن محکوم ناسازگار است.

بررسی نقد دلیل سوم (آیات جهانی بودن نبوت پیامبر(ص))

آیاتی وجود دارد که در آنها بعثت پیامبر اسلام برای همه مردم دانسته شده است که شامل پیروان
ادیان دیگر نیز می شود؛ مانند: «قل یا ایها الناس إنا لکم نذیر مبین» (حج/۴۹)؛ «و ما أرسلناک إلاّ
کافه للناس» (سبأ/۲۸)

نویسنده در توضیح آیات آورده است:

«این خطابات شامل اهل کتاب نیز می شود و گرنه اصل دعوت عمومی و بشیر و نذیر بودن پیامبر
با قید اطلاق و عموم مخدوش می شود».

ناقد محترم در نقد خود به چند اشکال اشاره می کند:

۱. می کوشد اطلاق و عمومیت آیات را مخدوش کند، گاهی می نویسد که «الناس» نه از ادات
جمع که از اسماء اجناس است و عموم را نمی رساند. واژه عالمین در آیه «لیکون للعالمین
نذیراً» (فرقان/۱) و «رحمة للعالمین» (انبیاء/۱۰۷) مفید عموم و دربرگیرنده تمام مردم جهان نیست. ۱۳
واقعاً این انکار عموم آیات جای تعجب دارد، با اولین نگاه به آیات بعثت پیامبر، عمومیت آنها روشن
می شود. الناس هر چند اسم جنس است، اما با الف و لام در موارد متعدد در قرآن به صورت عموم
استعمال شده است. قیدهایی دیگر مؤید آن است، اما قید «عالمین» را ناقد، جمع عالم می داند که بر
جمیع موجودات، یا عالم ملائکه، انس و جن اطلاق می شود، در این استعمال با اینکه خود تصریح می
کند که عالم بر جمیع موجودات اطلاق می شود، اما بلافاصله منکر اطلاق آن بر «تمام مردم جهان»
می شود. شاید پیش ایشان، کل، جزء خود را شامل نمی شود!

نکته دیگر اینکه از آنجا که آیات فوق شامل قیدهایی است، نمی توان دلالت آن را بر عموم منکر
شد، مانند: «کافه» و «جمیعاً» در آیه «ما أرسلناک إلاّ کافه للناس» (سبأ/۲۸) و آیه «یا ایها الناس ائی
رسول الله الیکم جمیعاً» (اعراف/۱۵۸)، از این رو ناقد محترم از ذکر و توجیه آنها در گذشته است.

ناقد محترم، نذیر و بشیر بودن پیامبر برای عموم مردم از جمله پیروان ادیانی چون مسیحیت و یهودیت را مفید انقضای حقانیت شرایع آنها نمی داند؛ سؤال این است که اگر موسی و عیسی به دین خود و حضرت محمد(ص) نیز به دین خود هستند، این همه آیات عموم که بعثت حضرت را به پیروان ادیان دیگر نیز تعمیم می دهد و از آنان می خواهد به اسلام بگروند، چه معنایی خواهد داشت؟ آیا مخاطبان آیات فوق و در رأس آنها خود حضرت محمد(ص) برداشت تعمیم از این خطابات نداشتند؟ آیا حضرت بر اساس همین مبنا به سوی سران کشورها و قبایل ادیان مختلف نامه نگاری نکرد؟! بررسی نقد دلیل چهارم (قرآن کتاب جهانی)

ناقد محترم در اینجا نیز مطالب خود در دلیل سوم را تکرار کرده است. ۱۴

بررسی نقد دلیل پنجم (بشارت به اسلام در تورات و انجیل)

نویسنده به آیاتی اشاره می کند که می گوید خبر ظهور حضرت محمد(ص) و مشخصات آن در تورات و انجیل آمده و به اهل کتاب در این خصوص بشارت هایی داده شده است. لازمه آن، تنها اطلاع و پیشگویی نبوده، بلکه فراخوانی اهل کتاب به گرویدن به آن پیامبر بوده است. ۱۵

ناقد باز دلالت آیات را منکر می شود و هیچ توجیهی ارائه نمی دهد که به چه منظور بشارت ظهور اسلام در تورات و انجیل آمده است، اینکه همین آیات در ذیل خود به توبیخ و مذمت و فروافتادن آنان در خسران و کتمان حق تأکید دارند، چگونه با ادعای تساوی گرایانه سازگار است؟!

ناقد محترم برای توجیه مدعای خود به جمع و گزارش احتمالات و اقوال شاذ و نادر از آیات مورد بحث پرداخته است که ارزش علمی ندارند. افزون بر اینکه از آنجا که وی وجود وعده ظهور پیامبر اسلام در تورات و انجیل را می پذیرد، نفس این اخبار بر انقضای حقانیت ادیان پیشین دلالت می کند که توضیحش گذشت.

بررسی نقد دلیل ششم

دلیل ششم نویسنده آیاتی است که اهل کتاب را به پذیرفتن اسلام دعوت کرده است؛ مانند «یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا...» (مائده/۱۵ و ۱۹)؛ و «و آمنوا بما أنزلت مصدقاً لما معلکم و لاتکونوا أول کافر به» (بقره/۴۱)؛ و «یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله» (آل عمران/۷۰).

ناقد محترم بدون هیچ دلیلی، عموم این خطابات را به گروهی از اهل کتاب اختصاص داده است. ۱۶

اما مذمت اهل کتاب - و به تعبیر ناقد، گروهی از آنان که احکام الهی را مخفی نگه می دارند - و ذکر برخی از اعمال ناپسند اهل کتاب، موجب تقیید عمومات خطابات دعوت اهل کتاب به اسلام نمی شود، افزون بر اینکه فقرات دیگر آیات، عام بودن خطابات و عدم اختصاص آن به گروهی از اهل کتاب را تأیید می کند؛ مانند «یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم علی فتره من الرسل أن تقولوا ماجاءنا من بشیر و لاندیر فقد جاءکم بشیر و نذیر» (مائده/۱۹)

در این آیه خطاب به اهل کتاب، سخن از دوره فترت آمده است؛ از عصر حضرت عیسی تا ظهور اسلام که پیامبری ظهور نکرد. خداوند اهل کتاب را تهدید می کند که مبادا دنبال بهانه جویی روند و

مدعی شوند که «بشیر» و «نذیر»ی نیامده است؛ چرا که حضرت محمد پیامبر آسمانی است، اگر بعثت آن حضرت اهل کتاب را شامل نشود، آیه را چگونه باید معنی کرد؟ آیه دیگر در مقام آمریت به اهل کتاب امر می کند که به اسلام - که مصدق انجیل اصیل است - ایمان بیاورند:

«و آمنوا بما أنزلت مصدقاً لما معکم و لاتکونوا أول کافر به» بقره/۴۱

در این آیه دستور ایمان به اسلام به صورت عام بوده و به گروه خاصی مقید نشده است؛ اما توجیه ناقد مبنی بر اینکه مراد از «آنزلت» تورات است ۱۷ باید گفت خلاف ظاهر آیه است، چون در این صورت دستور ایمان اهل کتاب به کتاب خودشان لغو و یا تحصیل حاصل است، چرا که آنان در زعم خود به کتاب خودشان عامل هستند. نکته دوم اینکه در این صورت قید «مصدقاً لما معکم» لغو خواهد بود، برای اینکه اگر مراد از «ما آنزلت» تورات باشد، چه چیزی مصدق آن است؟ به تعبیر دیگر وجود قید فوق دلیل این است که مقصود از «ما انزلت» قرآن است که مصدق تورات است.

نکته سوم ذیل آیه «ولاتکونوا اول کافر به» است. اهل کتاب که به تورات و انجیل خودشان معتقدند چگونه بر آن کافر خواهند بود. اما اهل کتاب با انکار حقانیت قرآن جزء کافران قلمداد می شوند. باری اهل کتاب می توانند به کتاب خودشان کافر شوند؛ در صورتی که آنان به اخبار بشارت اسلام ملتزم نشوند، و این اثبات کننده انحصارگری است.

بررسی نقد دلیل هفتم (اسلام؛ شرط هدایت اهل کتاب)

دلیل هفتم آیاتی است که به صورت عموم شرط اهتدا و گام برداشتن در صراط مستقیم را پذیرفتن اسلام ذکر کرده است؛ مانند:

«و لو أنّ اهل الکتاب آمنوا و اتّقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم» مائده/۴۵

«فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا و إن تولّوا فإنّما هم فی شقاق» بقره/۱۳۷

ناقد محترم باز در اینجا ادعای عدم عمومیت خطابات فوق را تکرار کرده است که نقد آن گذشت. ادعای دوم ایشان این است:

«مقصود، ایمان به قدر مشترک میان ادیان و دوری از کارهای زشت و ناپسندی است که در همان دین خاص تعریف شده است.» ۱۸

این ادعا، ادعایی عجیب و بر خلاف ظواهر آیات است، که نصوص خود آیات آن را بی اعتبار می داند. در آیات یادشده ایمان به «رسوله النبی الامی» آمده است که ایمان خواسته شده از اهل کتاب را ایمان به پیامبر اسلام ذکر می کند.

اما این اشکال ناقد که آیه ۱۵۸ سوره اعراف نه خطاب به اهل کتاب که به عموم مردم «یا ایها الناس» است، باید گفت اولاً این آیه - چنان که سیاق آیات می رساند و علامه طباطبایی نیز یادآور شده است، ۱۹ ادامه آیه قبلی است که خطاب به اهل کتاب است. آیه ۱۵۸ نتیجه و تفریع آیه قبلی است که در آن آیه بشارت پیامبر اسلام در تورات و انجیل مسجّل شده بود، این آیه در مقام اخذ نتیجه خطاب به همه مردم می فرماید که به این رسول امی ایمان بیاورید. وانگهی اگر این آیه از قبل

خود نیز منقطع فرض شود، چون اهل کتاب نیز زیر مجموعه «الناس» و «جمیعاً» قرار دارد، ایمان به آن حضرت از آنان نیز خواسته شده است.

اما اشکال ناقد که آیه «کیف یهدی الله قوماً کفروا بعد ایمانهم و شهدوا أنّ الرسول حقّ و جاءهم البینات» (آل عمران/ ۸۶) به مرتدان و نه اهل کتاب مربوط است، باید گفت، ظاهر آیات قبلی که به اهل کتاب نظر دارد و همچنین قید «و جاءهم البینات» - چنان که علامه طباطبایی مطرح کرده است ۲۰- بیشتر با اهل کتاب می سازد، اما در اینجا حق با ناقد محترم است که به دلیل وجود دو احتمال نمی توان برپایه آن استنباط کرد.

اشکال دیگر ناقد بر آیه «و لو آمن أهل الكتاب لکان خیراً لهم» (آل عمران/ ۱۱۰) است و مدعی است: «دلالت بر شرط بودن اسلام در هدایت اهل کتاب ندارد، چه اینکه فعل «آمن» ماضی است و معنای آیه این است که اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند»، ۲۱ این اشکال نیز وارد نیست، از آنجا که صدر آیه، امت اسلامی را «خیرامه» توصیف می کند و خطاب آن با اهل کتاب عصر نزول است، و اگر معنای «لو آمن» نیز ماضی باشد، گذشته خود آنان مقصود است، یعنی اگر همین اهل کتاب حاضر، به اسلام ایمان آورده بودند، این برای آنان (با توجه به بهترین امت بودن مسلمانان) خیر بود. ذیل آیه نیز مؤید آن است، چرا که در عصر اسلام، بعض اهل کتاب مانند عبدالله بن سلام و اصحابش به اسلام گرویدند، ۲۲ اما بیشتر آنان راه فسق و کفر را درپیش گرفتند.

مؤید دیگر بر این ادعا آیه بعدی است: «لن یضروکم إلا اذی» از آن بر می آید که اهل کتاب عصر نزول بر آسیب رسانی بر مسلمانان قادر نیستند مگر ضرر و آسیبی غیرقابل اعتنا، پس خطاب آیه به اهل کتاب عصر نزول و شرط اهدای آنان اسلام است. از مطالب پیشین ضعف ادعای ناقد محترم روشن می شود که مدعی بود که در آیه یادشده اسلام محمدی مدّ نظر نیست. ۲۳

بررسی نقد دلیل هشتم (عدم قبول غیر اسلام)

آیات متعددی وجود دارد که انتخاب غیردین اسلام را انتخاب ناصحیح توصیف می کند که توضیح و تقریر آنها در کتاب قرآن و پلورالیزم آمده است. ناقد اصرار دارد که اسلام در همه آن آیات، صرف تسلیم به خدا در قالب هر دینی است که نقد آن را به اصل کتاب حواله می دهیم.

بررسی نقد دلیل نهم (تکفیر اهل کتاب)

نویسنده برای نشان دادن انقضای حقانیت تورات و انجیل به آیاتی تمسک کرده است که از اهل کتاب به دلیل نگرویدن به اسلام، به عنوان کافران یاد کرده، بر مشروعیت قتال با ایشان، و عدم تدین آنان به دین حق تصریح دارد.

«و آمنوا بما أنزلت مصدقاً لما معکم و لاتکونوا أول کافر به»، «قاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لبالیوم

الآخر و لایحرّمون ما حرّم الله و رسوله و لایدینون دین الحقّ من الذین أوتوا الكتاب» توبه/ ۲۹
ناقد در آیه اول اشکال پیشین خود را مبنی بر احتمال اینکه مراد از «انزلت» تورات باشد، تکرار می کند که ضعف آن بیان شد.

در نقد استدلال به آیه دوم نیز آن را به گروهی از اهل کتاب تفسیر می کند ۲۴، اما چنان که پیش تر نقل شد؛ ظاهر آیه عموم خطاب به اهل کتاب است و چنان که علامه طباطبایی یادآور شده است

«من» در «من الذین أوتوا الكتاب» «مِن بیانی» است و نه تبعیض، و اگر مراد نه همه، بلکه بعض اهل کتاب بود، لازم می نمود که خداوند حکیم قید آن را می آورد تا غرض حاصل شود. ۲۵
اما سخن ناقد که گروهی از اهل کتاب به خدا و رستاخیز ایمان ندارند ۲۶، با وصف اهل کتاب بودن آن گروه که لازمه آن اعتقاد به خدا و نبوت و معاد است، ناسازگار است، باری خداوند به دلیل عدم ایمان آنان به اسلام حقیقی و سرکشی شان از امر الهی، ایمان آنها به خدا و معاد را ایمان حقیقی نمی داند و آن را نمی پذیرد و این وصف نه در بعضی، بلکه همه اهل کتاب تحقق دارد.

بررسی نقد دلیل دهم (نهی از ارتداد)

از مهم ترین آیات نفی کننده پلورالیزم، آیاتی است که ارتداد و بازگشت از اسلام به سوی هر آیینی مانند مسیحیت و یهودیت را مذمت و مساوی کفر و ارتداد می انگارد که با فرضیه حقانیت ادیان مختلف سازگار نیست.

ناقد برای پاسخ از این آیات، به زعم خود به تفکیک ایمان و اسلام و کفر می پردازد و مدعی است آیات فوق، کفر را نفی کرده است و کفر «عبارت از انکار سه اصل (خدا، توحید و رستاخیز) است». ۲۷
در نقد آن باید گفت: قرآن به صراحت بر اهل کتاب با وجود اعتقاد ظاهری آنان به خدا، نبوت و رستاخیز، اطلاق کفر کرده و آنان را غیرمتمدین به دین حق نام می برد و دستور قتال با ایشان را صادر می کند که پیش از این گذشت.

آیات ارتداد مطلق دست کشیدن از اسلام و گرویدن به هر دینی مثل مسیحیت را کفر می نامد؛ هر چند فرد مزبور در آیین جدید خود به سه اصل خدا، توحید و رستاخیز معتقد باشد، شاهد آن آیه ذیل است.

«یا ایها الذین آمنوا إن تطیعوا فریقاً من الذین أوتوا الكتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین» آل

عمران/۱۰۰

این آیه به تلاش اهل کتاب در دست کشیدن مسلمانان از آیین خود اشاره می کند که تدین به اسلام را «ایمان» و اهل ارتداد و گرویدن به اهل کتاب را «کافرین» وصف می کند.
آیه ۲۰ سوره بقره نیز هدایت اصلی را اسلام و تبعیت از آیین یهود و مسیحیت را مساوی با خروج از ولایت و یاری خداوند ذکر می کند.

بررسی نقد دلیل یازدهم (وعده عذاب برای اهل کتاب)

قرآن کریم علاوه بر کافر خواندن اهل کتاب، آنان را به عذاب دنیوی و اخروی تهدید کرده، همچنین لعنت الهی برای آنان خواسته شده است، اگر ادیان دیگر در عرض اسلام حق بوده اند این تهدید و لعنت چه معنایی خواهد داشت:

«یا ایها الذین أوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا مصدقاً لما معکم من قبل أن نطمس وجوهاً فتردها علی

أدبارها أو نلعنهم كما لعنّا أصحاب السّبّت» نساء/۴۷

«فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعننا الله علی الکافرین» بقره/۸۹

دلالت آیات بر انحصار صراط مستقیم به اسلام و لزوم گرویدن اهل کتاب به آن روشن و شفاف است. ناقد که نمی توانسته منکر دلالت آیات گردد به صرف یک احتمال شاذ و بعید تمسک می کند و

آن اینکه مقصود از «مصدقاً» تورات و انجیل باشد، یعنی آیات از اهل کتاب خواسته است با این همه تهدید، به کتاب خودشان ایمان بیاورند! نقد این احتمال پیشاپیش گذشت.
وانگهی آیه اخیر صریح است که مقصود اسلام است، چرا که مقصود از «فلما جاءهم ما عرفوا» اسلام و حضرت محمد(ص) است، مگر اینکه ناقد در آنجا نیز احتمالی از پیش خود طرح کند.

بررسی نقد دلیل دوازدهم (وعده پیروزی اسلام بر دیگر ادیان)
از جمله آیات انحصار صراط مستقیم به اسلام، آیاتی است که از پیروزی اسلام بر همه ادیان در آینده خبر می دهد:

«هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه» توبه/۳۳
«وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکننّ لهم دینهم الذی ارتضی لهم» نور/۵۵
دلالت آیات بر مدعا نیز واضح است، اما از آنجا که شیوه و مبنای ناقد محترم تمسک به احتمالات شاذ و خلاف ظاهر است، در تفسیر آیات فوق نیز بر مبنای خود سیر کرده است و مدعی شده است که احتمال می رود در آیه اول ضمیر «لیظهره» به «رسوله» باز گردد، و با این فرض «لیظهره» به معنای علم و دانش خواهد بود؛ نه برتری و پیروزی.
از آنجا که احتمال فوق تنها به عنوان یک احتمال خلاف ظاهر متبادر مطرح است و نویسنده در کتاب قرآن و پلورالیزم به تفصیل به نقد آن پرداخته است و ناقد نیز به آن نقدها اشاره نداشته است، خواننده را به کتاب مزبور حواله می دهیم. ۲۸.

اشکال دیگر ناقد محترم، تفسیر اسلام به تسلیم مطلق و ادیان توحیدی است، پاسخ این اشکال نیز در صفحات پیشین و کتاب فوق گفته شده است؛ افزون بر این اگر در همین دو آیه فوق دقت داشته باشیم روشن می شود که مقصود از دین غالب، تنها اسلام محمدی است. گفته شد که با رجوع ضمیر «لیظهره» به دین که معنای ظاهر و متبادر است، دین غالب بر دیگر ادیان، اسلام محمدی خواهد بود. در آیه دوم، خداوند وعده پیروزی مؤمنان نه به طور مطلق، بلکه مؤمنان اسلام محمدی «منکم» را داده است و از تمکین دینی خبر می دهد که برای مسلمانان (لهم) برگزیده و راضی است.
علاوه بر قراین خود قرآن، شارحان حقیقی قرآن، یعنی پیامبر و امامان(ص) در روایات مختلف، دین غالب را به اسلام محمدی تفسیر کردند، که تفصیل آن در همان منبع آمده است. متأسفانه ناقد به تحلیل روایات نپرداخته است، مگر اینکه «حسبنا کتاب الله» را باور داشته باشد!

بررسی نقد دلیل سیزدهم (تحریف تورات و انجیل)
نویسنده وجود تحریف تورات و انجیل را یکی از ادله ای می داند که به دلیل تحریف شدگی آیین یهودیت و مسیحیت در کتاب آسمانی و هندسه دینی خود از یک سو، و وجود آیین ناب و اصیل یعنی قرآن مجید و اسلام محمدی(ص) از سوی دیگر، لازم است که اهل کتاب به اسلام بگروند، ناقد محترم به نقد اصل ادعا نپرداخته و تنها به بررسی آیات دال بر تحریف تورات و انجیل روی آورده است.
همچنان که نویسنده در قرآن و پلورالیزم آورده است بعضی در دلالت قرآن بر تحریف کتاب مقدس تردید کرده اند، که نقد ادله آن در همان منبع آمده است. اینکه اصل کتاب یهودیت و

مسیحیت اولاً دست نویس صحابه بوده، و آن دست نویس ها نیز امروزه مفقود شده است، مورد اجماع و اتفاق دین پژوهان و مورخان غربی است. ۲۹ با این رویکرد، دیگر در اصل ادعای نویسنده یعنی منحرف بودن آیین یهودیت و مسیحیت، و اصیل بودن قرآن کریم خللی ایجاد نمی شود و وجود تحریف، ضرورت گرویدن پیروان مسیحیت و یهودیت را به آخرین و ناب ترین کتاب آسمانی اثبات می کند و از عدم اعتبار شرایع موجود یهودیت و مسیحیت حکایت می کند.

قسمت دوم نقد

ناقد محترم در قسمت دوم مقاله خویش در نقد فصل دوم کتاب قرآن و پلورالیزم (قرآن و بردباری مذهبی و اجتماعی) بر این گمان است که نظریه انحصار صراط مستقیم به اسلام، با بردباری و تسامح با اهل کتاب ناسازگار است. ۳۰ وی به عنوان نمونه به آیه «قاتلوا الذین لایؤمنون... من الذین أوتوا الكتاب حتی يعطوا الجزیة» اشاره می کند، اما اگر ناقد به ذیل همین آیه توجه می کرد، پاسخ خود را در می یافت، چرا که قتال با اهل کتاب به صورت مطلق تجویز نشده است، بلکه در ادامه آیه به اعطای جزیه (مالیات مخصوص اهل ذمه) محدود شده است، به این معنی که اگر اهل کتاب «جزیه» را بپذیرند این به معنای دست کشیدن از مبارزه و مقابله با اسلام و پذیرفتن تابعیت و شهروندی حکومت اسلامی است، در این صورت، به جای جنگ، با آنان مانند شهروندان رفتار خواهد شد. چگونگی رفتار و احادیث پیامبر و امام علی (ع) در حمایت از اهل ذمه در کتاب قرآن و پلورالیزم، به تفصیل آمده است. ۳۱

سومین فصل کتاب قرآن و پلورالیزم به نقد مستندات قرآنی پلورالیست ها پرداخته است، ناقد ظاهراً به دفاع از مستندات قرآنی پلورالیزم آمده و نقدهای این فصل را موجه نمی داند و چنین گمان می کند که چون ادله قرآنی انحصار صراط مستقیم به اسلام در قسمت اول نقد به چالش کشیده شده است، خود را از نقد این فصل بی نیاز می داند! ۳۲ اما خواننده در این تأمل و نقد دریافت که کدام ادله و نظریات، مستند به ادله قوی، و کدام یک به احتمالات بعیده و شاذه مستند بود. ناقد با وجود این، به چند نقد اشاره می کند که مورد بررسی قرار می گیرد:

۱. اسلام در برابر خدا

اولین مستند قرآنی پلورالیزم، تفسیر اسلام در همه قرآن به معنای مشترک یعنی صرف تسلیم در برابر خداست. در نقد این دلیل نویسنده یادآور شده که اسلام در قرآن در سه معنی (تکوینی، تسلیم در برابر خدا و اسلام محمدی (ص)) به کار رفته است. ۳۳

ناقد بدون هیچ دلیلی منکر سه معنای فوق شده و مدعی است: «اسلام در هیچ یک از این آیات به معنای شریعت اسلام نیامده، بلکه به معنای مطلق تسلیم در برابر حق آمده». ۳۴ در نقد این ادعا ما به آیه ذیل اشاره می کنیم:

«وَأَتَمَّمْتِ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِیْنًا» مائده/۳

به اتفاق همه مفسران مراد از «الإسلام» اسلام محمدی است، و اسلام مطلق هیچ مناسبتی با آیه ندارد، چون آیه مربوط به تعیین امامت حضرت علی (ع) است. خداوند با این انتصاب، اعلام می فرماید که من از آیین و دین اسلام راضی هستم. اگر معنای اسلام تسلیم باشد، «دیناً» چگونه معنی خواهد

شد؟! وجود «ال» در الإسلام و رضایت خداوند بعد از انتصاب امام علی(ع) به عنوان خلیفه پیامبر(ص) همه دلالت بر این معنی می کند که مقصود اسلام محمدی است.

۲. تکثر ادیان؛ خواست خدا

دومین دلیل پلورالیست ها آیاتی است که در آنها از فرستادن ادیان و شرایع مختلف در طول تاریخ از سوی خداوند خبر می دهد و می افزاید که اگر خداوند می خواست همه را یک امت قرار می داد؛ مانند: «لكلّ جعلنا منكم شرعاً و منهاجاً و لو شاء الله لجعلكم أمّة واحدة» (مائده/۴۸)

نویسنده در نقد این استدلال، از جمله تمسک به آیه فوق اشاره داشته است که در تفسیر این آیه وجوه و تفاسیر مختلفی وارد شده است و هیچ یک مؤید تکثرگرایی دینی نیست. در توضیح آن گفته شد که اولاً تکثر ادیان گذشته واقعیت تاریخی است، ولی فقط تکثر را ثابت می کند، اما اینکه با ظهور دین کامل و خاتم؛ آیا حقانیت ادیان متکثر پیشین باقی است یا نه، باید از خود قرآن پاسخ آن را دریابیم، فصل اول کتاب به تفصیل آیات نسخ شرایع پیشین را روشن کرد.

اما ذیل آیه که می فرماید که اگر خدا می خواست مردم را امت واحده قرار می داد، این دلالتی بر تکثر ادیان نمی کند، چرا که نخواستن خداوند، عدم تعلق اراده تکوینی و آزاد گذاشتن مردم در مسیر زندگی است، اما اراده تشریعی خداوند بر اسلام واحد و آن هم اسلام محمدی تعلق گرفته است. توضیح آن در کتاب آمده است.

نویسنده برای تأیید مدعای خود به آیاتی استشهاد کرده است که در آنها مشیت الهی در مشیت تکوینی به کار رفته است؛ مانند: «و لو شاء لهداکم أجمعین» (نحل/۹) ناقد در مقام اشکال، توهم قیاس کرده است ۳۵، در حالی که اثبات و تأیید استعمال اراده تکوینی در قرآن آمده است. عبارتها و پاسخهای ناقد در ادامه مقاله مضطرب و ناهمگون است، در ادامه پاسخ «الف» آمده، اما «ب» و «ج» نیامده است.

این گونه اشکالات و گسست عبارتی و عدم مجال برای نویسنده موجب شد که در نقد دو مقاله فوق به همین مقدار بسنده کند.

۱. فصلنامه بینات، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۷۶.

۲. خرمشاهی، بهاء الدین، قرآن پژوهی، تهران، نشر مشرق، ۱۳۷۸.

۳. فصلنامه بینات، شماره ۱۷.

۴. این کتاب از سوی کانون اندیشه جوان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تهران منتشر شده است.

۵. فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۱، صفحه ۱۲۷.

۶. همان.

۷. همان، ۱۲۹.

۸. همان، ۱۳۰.

۹. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱۱/۱۲.

۱۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۳۴۸/۵ - ۳۴۹.

۱۱. همان.
۱۲. فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۱، صفحه ۱۳۱.
۱۳. همان، ۱۳۲.
۱۴. همان، ۱۳۳.
۱۵. قدردان قراملکی، محمد حسن، قرآن و پلورالیزم، ۴۴.
۱۶. فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۱، صفحه ۱۳۷.
۱۷. همان، ۱۳۸.
۱۸. همان، ۱۳۹.
۱۹. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۲۸۹/۸ - ۲۹۰.
۲۰. همان، ۳۸۶/۳.
۲۱. فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۱، صفحه ۱۳۹.
۲۲. زمخشری، تفسیر کشاف، ۴۰۰/۱.
۲۳. فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۱، صفحه ۱۳۹.
۲۴. همان، ۱۴۲.
۲۵. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۲۴۵/۹.
۲۶. فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۱، صفحه ۱۴۲.
۲۷. همان، ۱۴۴.
۲۸. ر.ک: کتاب قرآن و پلورالیزم، اثر نگارنده. این احتمال را آقای بهاء الدین خرمشاهی نیز خلاف معنای ظاهر و متبادر از آیه می داند.
۲۹. برای توضیح بیشتر، ر.ک: دکتر کابوی، مقایسه ای بین تورات انجیل و قرآن.
۳۰. فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره ۳۳، بهار ۱۳۸۲، صفحه ۱۵۰.
۳۱. صفحه ۱۰۴ تا ۱۱۲.
۳۲. فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره ۳۳، بهار ۱۳۸۲، صفحه ۱۵۱.
۳۳. قدردان قراملکی، محمد حسن، قرآن و پلورالیزم، ۱۲۳ - ۱۲۴.
۳۴. فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره ۳۳، بهار ۱۳۸۲، صفحه ۱۵۱.
۳۵. همان، ۱۵۶.

